

**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت سیصد و هفتاد و چهارم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۷۲ گنج حضور، بخش سوم

هر که محبوب است، او خود کودک است
مرد آن باشد که بیرون از شک است
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۴)

هر آن کس که پرده پندار و همانیدگی دارد و بر حسب آن‌ها می‌بیند، کودک است یعنی به بلوغ معنوی نرسیده است. انسان بنابه تعریف، باشنده‌ای است که بیرون از شک، تقلید، دام همانیدگی‌ها و سبب‌سازی‌های ذهنی است؛ در حالی که من‌ذهنی، جهان شک و تقلید است و یقین را نمی‌شناسد.

گر به ریش و خایه مردستی کسی
هر بزى را ریش و مو باشد بسی
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۵)

اگر مردانگی و انسانیت به ریش و ذکر بود، بز نیز به دلیل داشتن ریش و موی بسیار (و آلت ذکوریت) باید انسان می شد؛ بنابراین ریش، بلوغ جنسی و خاصیت‌های من‌ذهنی را ظاهر کردن، انسان را تبدیل به انسان حقیقی نمی کند.

پیشوای بد بُود آن بُز، شتاب
می برد اصحاب را پیشِ قصاب
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۶)

آن بُز (من ذهنی) پیشوای بدی است؛ زیرا بر حسب همانیدگی‌ها پیشوا شده و شتابان سایر بزها و یاران خود را که از او پیروی می‌کنند نزد قصاب و به سوی مرگ می‌برد. یعنی فقط علائم ظاهری مردانگی را (خالی از حقیقت مردانگی) داشتن ما را به حقیقت هدایت نمی‌کند. بلکه مرگ حقیقی را به دنبال دارد.

ریشِ شانهِ کرده که من سابقم
سابقی، لیکن به سوی مرگ و غم
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۷)

*سابق: سبقت گیرنده، پشتتاز

آن بز، من ذهنی ریش خود را شانهِ کرده و می گوید: من پشتتاز هستم، پشتِ سر من بیاید. بله البته که تو پشتتازی، منتها پشتتاز به سوی مرگ و غم هستی.
[من ذهنی راه را نمی داند و نباید پیشوا شود و مردم را به دنبال خودش بکشاند. ما باید فضا را باز کرده و از درون راهنمایی بگیریم.]

هین روش بگزین و ترک ریش کن
ترک این ما و من و تشویش کن
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۸)

آگاه باش، با فضاگشایی، بله گفتن به اتفاق این لحظه و مقاومت صفر، از آن فضای گشوده شده راه و روش بگیر
و دام، زخم من ذهنی و دیدن برحسب همانیدگی‌ها را ترک کن و این من و مایی، پریشانی و دردهای من ذهنی را
رها کن.

تا شوی چون بوی گل با عاشقان
پیشوا و رهنمای گلستان
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۹)

* گلستان: گلستان، گلزار؛ گلشن

تا همچون عطر و بوی خوش گل با عاشقان باشی و پیشوا و راهنمای خود و انسان‌ها به سوی گلستان، بهشت و فضای یکتایی این لحظه شوی.

کیست بوی گل؟ دم عقل و خرد
خوش قلاووز ره ملک ابد
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۵۰)

*قلاووز: پیشرو؛ لشکر؛ رهبر؛ راهنما

چه کسی از جنس حضور بوده و بوی گل می‌دهد؟ آن کسی که فضا را باز کرده، دم عقل کل، عشق، شادی و خرد ایزدی را دارد و عقلش را از عدم، فضای گشوده شده درون می‌گیرد و آن عقل و خرد راهنمای خوبی برای کاروانیان پادشاهی جاودان به سوی فضای یکتایی (این لحظه ابدی) و زنده شدن به خداست.

صورت‌گر نقاشم، هر لحظه بتی سازم
وانگه همه بت‌ها را در پیش تو بگدازم
- (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۶۲)

خداوندا، من به‌عنوان فضای گشوده‌شده و خلاق، صورت‌گر نقاشی هستم و هر لحظه یک فکر خوب، یک بت و صورت زیبا خلق می‌کنم؛ من دیگر جذب بت‌ها، فکرها و تصاویر ذهنی که در ذهنم نقش می‌بندد، نمی‌شوم و آن‌ها را نمی‌پرستم، بلکه همه را از مرکز بیرون کرده و در پیش تو می‌سوزانم؛ چراکه دیگر فهمیدم که تنها صنّع و آفریدگاری تو مهم بوده و من از جنس تو هستم.

خود ندارم هیچ، به سازد مرا
 که ز وهم دارم است این صد عَنَا
 - (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۴)

خداوندا، با فضاگشایی فهمیدم که در این جهان هیچ چیزی ندارم که حال مرا خوب کرده، مرا خوش بخت و خوشحال کند، من ذهنی من به وضعیت‌های این جهانی دل خوش کرده و داشتن همانیدگی‌ها و چیزهای آفل را با قائم به ذات زندگی بودن اشتباه گرفته است و تمام دردهایی که در من وجود دارد، از همین توهم داشتن است. فکر می‌کردم اگر همانیدگی‌ها را زیاد کنم، حالم بهتر می‌شود درحالی که همه آن‌ها برای من منبع درد شده و درون و بیرونم را خراب کرده‌اند.

بر سر آغیار چون شمشیر باش
 هین مکن روباه‌بازی، شیرباش
 - (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۵)

نسبت به من‌های ذهنی و همانیدگی‌ها همانند شمشیر، قاطع و بُرنده باش، یعنی با شناسایی و حضور ناظر آن‌ها را بینداز. ای انسانی که می‌خواهی من‌ذهنی‌ات را انداخته مرکزت را عدم کنی، در این کار هم‌چون شیر دلیر و صادق باش و روباه‌بازی نکن، یعنی به من‌ذهنی خودت و دیگران رحم نکرده، تسلیم آن‌ها نشو.

از پی هیکل شتاب اندر دوید
در وثاقِ مُصطفی، و آن را بدید
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۱)
*وثاق: اتاق؛ خانه؛ منزل

آن کافر، شخص همانیده، برای پیدا کردنِ بُتِ من ذهنی با شتاب و خیلی تند واردِ خانه مصطفی (حضرت رسول
(ص)) شد و آن صحنه را دید....

كَانَ يَدُ اللَّهِ، أَنْ حَدَّثَ رَأْسَهُ بِخُودِ
خُوشِ هَمِي شُوَيْد، كِه دُورِشِ چِشْمِ بَدِ
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲)

* حَدَّثَ: ادرار؛ مدفوع و آن چه وضو را باطل می کند.

دید که آن دست خدا یعنی حضرت رسول (ص) (انسانی که به بی نهایت خدا زنده است)، که چشم و انرژی مضر و بد من ذهنی از او دور باد؛ با دست خود آن کثافت‌ها را به خوبی و خوشی، با نهایت فضاگشایی می شوید. [در این لحظه ما با گذاشتن همانیدگی در مرکزمان که جایگاه حضور خداست، کثافت کاری کرده و درد ایجاد می کنیم و خداوند با فضاگشایی با دستان خودش، کثافت ما را می شوید.]

گر بُدی غیرِ تو، در دَم لا شدی
صید چشم و سُخره افنا شدی
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۰۳)

* لا شدی: نابود می شد
* سُخره: ذلیل و مقهور؛ زیر دست
* افنا: فنا کردن؛ نابود کردن

اگر هر کسی به جز تو بود، در همان لحظه از بین می رفت و آن چشم بد او را صید کرده، نابود می شد؛ بنابراین ما نباید مغرور باشیم که فضا را گشوده، بسیار پیشرفت کرده ایم و چشم بد، انرژی مخرب من های ذهنی روی ما اثر نمی گذارد.

لیک آمد عصمتی دامن کشان
وین که لغزیدی، بد از بهر نشان
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۰۴)

*دامن کشان: خرامان رفتن؛ راه رفتن با ناز و غرور

اما در آن حال از جانب من، حفاظتی، نیروی نجات‌دهنده‌ای به سوی تو آمد و به تو هشدار داد که این لغزیدن تو نشانه‌ای از تأثیر چشم بد و انرژی مخرب من‌های ذهنی بود؛ اگر فضا را باز کنید نیروی نجات‌دهنده زندگی به صورت شناسایی، حس امنیت، قدرت، بینش و شادی به کمک شما می‌آید.

(قرآن کریم، سوره مائده (۵)، آیه ۶۷)

«... وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ؛»

«... و خدا [هر لحظه] تو را [با فضاگشایی] از مردم [و انرژی مخرب من‌های ذهنی] حفظ می‌کند، که خدا مردم کافر [من‌های ذهنی] را هدایت نمی‌کند.»

عبرتی گیر، اندر آن گه گن نگاه
برگ خود عرضه مکن، ای کم ز گاه
- (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۰۵)

*برگ خود عرضه کردن: اسباب و توشه خود را به رخ کشیدن؛ قدرت‌نمایی و عرض اندام کردن.

در حالی که آن حضرت همچون کوه پر شکوه، ساکن و ریشه‌دار بود در معرض چشم بد و انرژی مخرب من‌های ذهنی قرار گرفت، پس تویی که از لحاظ روحی و باطنی حتی از گاه هم سبک‌تر و بی‌مقدارتری به آن کوه بنگر؛ عبرت بگیر. این قدر از قدرت من‌ذهنی و همانیدگی‌های خود دم‌مزن و عرض اندام مکن و با فضاگشایی به آن زمینه زندگی زنده شو و فکر و عمل کن.

گاو نفس خویش را زوتر بکش
تا شود روح خفی زنده و بهش
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۴۶)

هر چه زودتر با فضاگشایی و تاباندن نور زندگی، گاو نفس، من ذهنی را بکش تا روح پنهان، هشیاری تو زنده شده و به هوش نظر تبدیل شود و حیات پاک یابد.

هر که را جامه ز عشقی چاک شد
او ز حرص و جمله عیبی پاک شد
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲)

هر کسی که جامه خودخواهی و من ذهنی اش از شدت فضاگشایی، عشق و زنده شدن به خدا، چاک شد، در این صورت او از حرص و هر نوع عیبی پاک می شود.

من غلامِ آن که اندر هر رِبَاط
خویش را واصل نداند بر سِماط
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۵۹)

*رباط: کاروان سرا
*سِماط: بساط؛ سفره؛ خوان

مولانا می گوید: من غلامِ همتِ آن شخصی هستم که او در هیچ منزل و مقامی، در وضعیت‌های مختلف ذهنی یا حالت‌های مختلف فضاگشایی نایستد و خود را در شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها، واصل به خوانِ بی‌نهایت و ابدیت خداوند نداند یعنی با ذره‌ای فضاگشایی نگوید که به‌طور کامل به خدا زنده شده‌ام.

بس رباطی که نباید ترک کرد
تا به مسکن در رسد یک روز مرد
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۶۰)

انسان در راه زنده شدن به خدا باید بسیاری از کاروان سراها یعنی مراحل سلوک را پشت سر بگذارد و نباید در آن مراحل بایستد مخصوصاً وقتی که در مرکزش همانیدگی دارد. تا این که سرانجام با استفاده از دانش بزرگانی چون مولانا، فضاگشایی و عدم کردن مرکز، به جایی که دیگر هیچ همانیدگی باقی نماند، به منزل اصلی، یعنی فضای یکتایی برسد و با خدا یکی شود.

گر بروید، ور بریزد صد گیاه
عاقبت بر روید آن کشتهی اله
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷)

اگر صد گیاه همانیدگی مثل پول، نقش، جسم، باور در ما سبز شود، کشت ثانویه بوده و از بین می‌روند؛ چون جنس آن‌ها اُفل و از بین رفتنی است و باقی نمی‌مانند؛ عاقبت آن کشت اول یعنی بی‌نهایت و ابدیت خدا، هشیاریِ خالص، در ما خواهد روید.

کشت نو کارید بر کشت نخست
 این دوم فانی ست و آن اول درُست
 - (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۸)

انسان کشت جدید همانیدگی‌ها را بر روی کشت نخست، یعنی بی‌نهایت خدا، هشیاری اصیل خود می‌کارد، این کشت دوم فانی و گذراست، از بین می‌رود، اما کشت اول باقی می‌ماند و به ثمر می‌رسد، یعنی انسان به بی‌نهایت خدا زنده می‌شود.

کشت اول کامل و بُگزیده است
 تخم ثانی فاسد و پوسیده است
 - (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۹)

کشت اول (هشیاری)، ما که مرکزمان را عدم کردیم و خود را به عنوان خدا شناسایی کردیم، کامل و برگزیده زندگی است، هیچ ایرادی نداشته و لزومی ندارد که چیزی از بیرون به آن اضافه شود تا بهتر گردد ولی کشت دوم، یعنی همانیدگی‌ها، باورها، دردها و چیزهای فیزیکی، فاسدشدنی و پوسیده است.

چون تو گوشى، او زبان، نى جنس تو
گوش‌ها را حق بفرمود: اَنْصِتُوا
- (مولوى، مثنوى، دفتر اول، بيت ۱۶۲۲)

چون تو فعلاً در من ذهنى از فكرى به فكر ديگر پريده، در مرتبه گوش هستى و انسانِ كامل و زنده شده به خدا
که مرکزش عدم است در مرتبه زبان ست، شما هم جنس هم نيستيد. خداوند به گوش‌ها فرمان خاموشى داده
است، پس تا زمانى که در من ذهنى هستى گوش باش و اجازه بده خداوند حرف بزند؛ چراکه خاموش کردن ذهن
و نپريدن از فكرى به فكر ديگر، عين ادب است.

پس شما خاموش باشید اَنْصِتُوا
تا زبان تان من شوم در گفت و گو
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۲)

ای انسان‌ها خاموش باشید و فرمان اَنْصِتُوا را اجرا کنید تا من از طریق شما در گفت و گوهایتان سخن بگویم و بشنوم.

اَنْصِتُوا را گوش کن، خاموش باش
چون زبان حق نگشتی، گوش باش
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶)

تو فرمان «انصتوا» خاموش باش را گوش کن و ذهنت را خاموش کن و تا زمانی که این فضای درون به اندازه کافی باز نشده و خداوند از آن زمینه حضور، از طریق تو سخن نمی‌گوید در مرحله گوش باش. [گوش دادن بر حسب مرکز عدم ادب است و گوش دادن و تفسیر کردن با من ذهنی بی ادبی است].

نازنینی تو، ولی در حدّ خویش
الله الله پا منه از حدّ، بیش
- (مولوی مثنوی دفتر اول بیت ۳۳۰۵)

ای انسان، تو عزیز و نازنین هستی ولی به اندازه خود، پس تو را به خدا، تو را به خدا پاید را با مقاومت، قضاوت
و گذاشتن همانیدگی‌ها در مرکزت از حدّ و حدود خود فراتر مگذار.

گر زنی بر نازنین تر از خودت
در تگ هفتم زمین، زیر آردت
- (مولوی مثنوی دفتر اول بیت ۳۳۰۶)

*تگ: ته؛ پایین ترین نقطه

ای انسان، اگر در این لحظه با نازنین تر از خود که خداست، مقابله کنی یعنی به عنوان من ذهنی در مقابل او که بی نهایت عقل و قدرت تمییز است، مقاومت و ستیزه کنی؛ در این صورت زیر هفتم زمین یعنی لایه های بسیار همانندگی ها پنهان می شوی. [هر ستیزه و مقاومتی تبدیل به یک لایه شده و هشیاری ما در زیر آن پنهان می شود.]

نازنینی را رها کن با شهان نازنین
 نازِ گازر برنتابد آفتاب راستین
 - (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۳۸)

ای انسانی که من ذهنی داشته و خود را نازنین می دانی، بهتر است ناز کردن و حس بی نیازی خود را در مقابل خداوند و بزرگان نازنینی همچون مولانا که به بی نهایت و ابدیت خداوند زنده شده اند، کنار گذاشته و به سخنان شان گوش بدهی؛ و همچون رختشویی که برای خشک کردن لباس هایش ناز آفتاب را می کشد، تو هم ناز زندگی و نازنینان را بکش تا نور و گرمایی که از فضای یکتایی می گیرند را به تو بتابانند و چشمان هشیاری ات نور حضور بیابد و بتوانی همانیدگی ها و دردهایت را شناسایی کرده و بیندازی و لباس حضورت پاک شود؛ چرا که شاهان نازنین، ناز اوقات تلخی، قهر، خوش آمدن و بد آمدن تو را نمی کشند.

سایه خویشی، فنا شو در شعاع آفتاب
چند بینی سایه خود؟ نور او را هم بین
- (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۳۸)

ای انسان، تو به عنوان هشیاری و امتداد خدا، شیشه صافی هستی که نور به راحتی از آن رد می شود؛ اما پس از آمدن به جهان، هشیاری با همانیدگی ها کدر می گردد و با مقاومت در مقابل اتفاق این لحظه جلوی آفتاب زندگی، سایه می اندازد. این سایه و من ذهنی خودت هستی، بیا و در شعاع آفتاب زندگی فنا شو، چه قدر به سایه، من ذهنی خود نگاه می کنی؟! نور خداوند، همان نور اصلی که از فضای گشوده شده می آید را هم بین و عمیقاً درک کن که تو و خدا یکی هستید و او می خواهد که تو با مرکز عدم و تبوتاب او بینی.

دَر فکَندهی خویش غَلطی بی خَبَر هَم چون سَتور
 آدمی شو، در ریاحین غَلط و اَندر یاسمین
 - (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۳۸)

مانند حیوانات (خر و گاو) که در کثافات خود غلت می‌خورند، تو هم در درد و همانیدگی‌های مرکز غلت می‌خوری. انسان شو، در گل‌ها و در سبزی‌های خوش‌بو غلت بزن. بگذار فضا باز شود، تا انعکاس مرکز عدم در بیرون ساختارهای نیک و زیبا بیافریند، مشغول آن‌ها شو.

شگر لبش بگفتم، لب را گزید، یعنی
این راز را نهان کن، چون رازدار مایی
- (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۶۵)

وقتی مرتب فضا را در اطراف اتفاقات زندگی‌ام باز کردم و به تدریج فضای درونم گشوده شد، برکت، شادی بی سبب و آن شکر لب و شیرین سخن را در درون خود احساس کردم. به او گفتم: چقدر شیرین سخن می‌گویی، اما معشوق من، خداوند، لبش را گزید که ذهنت را خاموش کن و ساکت باش و این راز را نهان کن؛ تو باید رازدار من باشی که در درونت سخن می‌گویم؛ زیرا من‌های ذهنی قدرت جذب و درک سخنان تو را ندارند، اگر به ذهن رفته و این راز را به کلام درآوری و فاش کنی آن را از دست می‌دهی؛ اجازه بده ارتعاش شادی بی سبب از تو ساطع شود و در جهان بیرون نیکی و برکت بیافریند.

چراغست این دل بیدار، به زیر دامنش می‌دار
از این باد و هوا بگذر، هوایش شور و شر دارد
- (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۳)

وقتی با فضاگشایی‌های پی‌درپی مقداری انباشتگی حضور پیدا کردی، دلت، هشیاری بیدار شده مانند چراغی روشن است که با نور حضور ناظر، ذهنت را روشن کرده و همانیدگی‌ها را شناسایی می‌کند. مواظب باش، آن را در زیر دامن هشیاری نگاه دار و از این باد و هوا، تشعشعات من‌ذهنی بگذر؛ چراکه هوای من‌ذهنی در بیرون شور و شر دارد و ممکن است من‌های ذهنی این چراغ روشن را خاموش کنند.

دل که دلبر دید، کی ماند تَرُش؟
بلبلی گل دید، کی ماند خَمُش؟
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۹)

دلی که دلبر خود را دیده باشد چگونه می تواند گرفته و اخم آلود باقی بماند؟ [اگر گرفته هستید دلبرتان را، خدا را، هنوز ندیده‌اید.] چنانچه وقتی بلبل، گلی را ببیند مگر ممکن است خاموش بماند؟ [اگر شما طربناک نمی‌شوید، از شما انرژی زنده‌کننده زندگی صادر نمی‌شود، هنوز گل حضور را ندیده‌اید.]

رازگویان با زبان و بی زبان
 الْجَمَاعَةَ رَحْمَةً رَا تَأْوِيلُ دَانَ
 - (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۶)

دو انسانی که فضا را گشوده‌اند، وقتی حرف می‌زنند با زبان و بی‌زبان انرژی عشقی ساطع می‌کنند. در چنین رابطه‌ای بدان که جماعت رحمت است. [درمقابل می‌توان گفت من‌ذهنی با زبان و بی‌زبان، درد را پخش می‌کند و اگر تعدادی من‌ذهنی دور هم جمع شوند، مرکزشان درد باشد، درد را با هم زیاد می‌کنند.]

طفلِ نوزاده شود حبرِ فصیح
حکمتِ بالغ بخواند چون مسیح
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۵۶)

*حبرِ فصیح: دانشمند زبان آور

حتی اگر طفل تازه زاده شده از شراب فضای یکتایی و حضور بنوشد و به زندگی ارتعاش کند، دانشمندی زبان آور می شود. مانند حضرت مسیح که در گهواره حکمت بزرگان و راز زندگی را بیان می کرد.

وعظ را ناموخته هیچ از شروح
 بلکه ینبوع کُشوف و شرح روح
 - (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۵۴)

* ینبوع: چشمه
 * کُشوف: کشف‌ها؛ مکاشفه‌ها

حضرت نوح این همه علم زندگی و معارفی که می‌گفت از هیچ شرحی و از راه مطالعه کتاب نیاموخته بود بلکه به چشمهٔ فضای گشوده‌شده، کُشوف و بسط روح وصل بود. [یعنی وقتی فضای درون باز می‌شود، ما به یک چشمهٔ کشف و ظهور راز زندگی تبدیل می‌شویم که همهٔ این‌ها با شادی همراه است.]

یار در آخر زمان کرد طرب‌سازی
 باطن او جدّ جدّ، ظاهر او بازی
 - (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۰۳)

* طرب‌سازی: فراهم آوردن وسایل خوشی.

خداوند در این لحظه ابدی به صورت هشیاری در انسان پایان زندانی شدن در جسم و پایان افتادن در زمان مجازی را تجربه کرد و با طرب‌سازی، جوشش شادی بی‌سبب خود را بیان نمود. به عبارت دیگر، خداوند در انسان، بی‌فرمی و بی‌زمانی را تجربه کرد. باطن خدا یعنی زنده شدن هشیاری به بی‌نهایت و ابدیت و بی‌زمان شدن در انسان بسیار جدی است؛ اما ظاهر یار که ظاهر انسان است، یعنی جسم، فکر، هیجان، جان جسمی، اتفاقات، وضعیت‌ها و کم و زیاد شدن همانیدگی‌ها بازی است. به عبارتی، این درک هشیاری جسمی و دیدن از طریق همانیدگی‌ها و جدی گرفتن فکرها و همانیدگی‌ها کاملاً غلط است، تنها مهم فضاگشایی و زنده شدن انسان به ذات شادی بی‌سبب است.

جمله عشاق را یار بدین علم گشت
تا نکند هان و هان، جهل تو طنّازی
- (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۰۳)

یار (خداوند)، همه عاشقان را با علم طربناکی، جوشش شادی بی سبب که با فضاگشایی از مرکز عدم می آید، نسبت به من ذهنی کشته است و تو را نیز با همین روش خواهد کشت. خیلی مواظب باش که جهل من ذهنی، دیدن از طریق همانیدگی‌ها دلربایی و دلبری نکند؛ چرا که نمی شود با دانش من ذهنی با خدا و سکون درون یکی شد. به عبارت دیگر، خداوند از طریق انسان می خواهد طرب ایجاد کند، شادی و برکاتش را در جهان پخش نماید و فضای گشوده شده درونش را همچون سازی بنوازد، در انسان به رقص درآید و شادی و برکات زندگی را به ارتعاش درآورد.

پس شما خاموش باشید اَنْصِتُوا
تا زبان تان من شوم در گفت و گو
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۲)

*اَنْصِتُوا: خاموش باشید

ای انسان‌ها خاموش باشید و فرمان اَنْصِتُوا را اجرا کنید تا من از طریق شما حرف بزنم، من از طریق شما در گفت و گوهایتان هم سخن بگویم و هم سخن را بشنوم.

گر مجلسم خالی بُدی، گفتارِ من عالی بُدی
یا نور شو، یا دور شو، بر ما مکن چندین ستم
- (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۸۲)

خداوندا، دیگر می‌دانم اگر مرکز که مجلس توسط از همانیدگی‌ها خالی می‌شد گفتار من نیز عالی می‌شد؛ زیرا
تو از طریق من حرف می‌زدی!
مولانا می‌گوید: ای انسان، تبدیل شو، تبدیل به نور شو، همان هشیاری که از اول بودی یا از این مجلس دور شو
و بیش از این با مقاومت و پخش درد و انرژی منفی من‌ذهنی به خودت و دیگران ستم نکن.


- با تشکر:

- لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com